

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که مرحوم محقق نائینی (قدس سره الشریف) بعد از این که، قائل شده‌اند به امتناع قصد اخذ امر در متعلق فرموده‌اند که: نسبت بین تقييد و اطلاق، عدم و ملکه هست و در نتیجه بر طبق قانون عدم و ملکه، اگر در موردی تقييد محال شد، اطلاق هم محال می‌شود.

در نتیجه این بحثی که در گذشته کردیم برای این بوده که، به این نتیجه برسیم که، حال که تقييد بقصد امر محال شد و مولا نمی‌تواند بگوید: «صل بقصد الامر»، لذا اطلاق هم محال می‌شود و در نتیجه اصاله الاطلاقی برای این که توصیلت فعل را بوسیله آن اثبات کنیم نداریم.

دیگران که گفته‌اند: اخذ قصد امر در متعلق ممکن است، می‌گویند: حال که امکان دارد، اگر مولا ذکر نکرد، اصاله الاطلاق حکم می‌کند به این که، این واجب یک واجب توصیلتی هست.

عرض کردیم که، در اینجا اولین مطلبی که باید بحث شود این است که، آیا تقابل بین تقييد و اطلاق، عدم و ملکه است که، اطلاق یعنی عدم التقييد در موردی که قابلیت تقييد وجود دارد و تقييد عبارت از ملکه باشد، اگر واقعا نسبت بین اطلاق و تقييد، عدم و ملکه باشد، وقتی که در موردی ملکه محال شد، اطلاق که عبارت از عدم ملکه است هم محال می‌شود.

اشکال مرحوم خوئی (ره) بر این نظریه مرحوم نائینی (ره)

مرحوم آقای خوئی (قدس سره الشریف) (محاضرات، جلد 2، صفحه 173) فرموده‌اند: به نظر ما باید بین مقام ثبوت و مقام اثبات تفصیل داد، نسبت بین اطلاق و تقييد از نظر مقام اثبات، همین است که مرحوم نائینی (ره) فرموده که: نسبت عدم و ملکه است. اما در مقام ثبوت نسبت بین اطلاق و تقييد نسبت تضاد است.

در توضیح فرمایششان فرموده‌اند: در مقام اثبات اطلاق یک معنا دارد و در مقام ثبوت اطلاق معنای دیگری دارد؛ اطلاق در مقام اثبات، یعنی عدم لحاظ خصوصیت زاید، اگر مولایی گفت: «اعتق رقبه» و شک کنیم که، آیا رقبه مومنه را اراده کرد یا نه؟ وقتی گفتیم: مولا آن خصوصیت زاید را لحاظ نکرده، عدم لحاظ این خصوصیت زاید همان معنای اطلاق است که، از آن خصوصیت بفعل تعبیر می‌کنیم. مومنه هم یک خصوصیت زاید بر رقبه است و تقييد در مقام اثبات یعنی لحاظ خصوصیت زایده.

در نتیجه در مقام اثبات اگر مولا خصوصیت زایدی را بر آنچه که در لسان دلیل آمده لحاظ نکرده، می‌شود اطلاق و اگر خصوصیت زایدی را بر آنچه که هست لحاظ کرده، می‌شود تقيید. بنابراین اطلاق در مقام اثبات، یک معنای عدمی دارد و تقيید در مقام اثبات یک معنای وجودی، اطلاق یعنی عدم لحاظ خصوصیت زایده و تقيید یعنی لحاظ، آن خصوصیت زایده.

نسبت بین این وجود و عدم می‌شود نسبت عدم و ملکه، چون سلب و ایجاد اگر به نحو مطلق باشد، می‌شود تناقض، مانند انسان و لا انسان، اما اگر بنحو مطلق نباشد، می‌گوییم: لحاظ عدم لحاظ تقيید در موردی که قابلیت تقيید وجود دارد، این عنوان عدم و ملکه را پیدا می‌کند.

بنابراین فرموده‌اند: در مقام اثبات فرمایش مرحوم نائینی(ره) درست است که، اگر ملکه محال شد، عدم آن هم که در ما نحن فیه اطلاق است، محال می‌شود، اما در مقام ثبوت، نسبت اطلاق و تقيید، نسبت تضاد است. در مقام ثبوت مولا وقتی که صلاه را تصور می‌کند، یا قصد قربت در غرض مولا دخالت دارد یا دخالت ندارد.

اگر قصد قربت در مقام ثبوت در غرض مولا دخالت داشته باشد، مولا هم این قید را لحاظ می‌کند، در نتیجه تقيید در مقام ثبوت، یک امر وجودی می‌شود. حال اگر قصد قربت در مقام ثبوت در غرض مولا دخالتی ندارد، مولا در مقام ثبوت عدم دخالت قصد قربت را لحاظ می‌کند.

مگر ممکن است که مولا در مقام ثبوت، اصلاً توجهی به قصد قربت نداشته باشد، این محال است و این همان است که مکرر گفته‌اند: اهمال در مقام واقع و در ثبوت ممتنع است. بالاخره مولا وقتی که می‌خواهد نماز را واجب کند، قبل از آن که امر را متوجه نماز کند، یا واقعاً قصد قربت در غرضش دخالت دارد، یا دخالت ندارد، نمی‌توانیم بگوییم: در مقام ثبوت نسبت به قصد قربت مسئله بصورت مهمل واقع شده است، چون اهمال در مقام ثبوت راه ندارد. اجمال و اهمال دو عنوانی هستند که، در مقام اثبات راه دارند اما در مقام ثبوت راه ندارند.

بنابراین حال که در مقام ثبوت اهمال راه نداشت، مولا یا دخالت این قصد قربت را لحاظ می‌کند که، ارزش تعبیر می‌کنیم به تقيید و یا عدم دخالت را لحاظ می‌کند که، از آن تعبیر می‌کنیم به اطلاق، پس اطلاق در مقام ثبوت یک معنای وجودی دارد، در مقام ثبوت اطلاق یعنی لحاظ عدم تقيید که، لحاظ عدم تقيید، غیر از عدم لحاظ قید است، آن عدم لحاظ القید، معنای اطلاق در مقام اثبات است، اما اطلاق در مقام ثبوت لحاظ عدم القید است.

پس در مقام ثبوت همانطوری که تقيید یک امر وجودی هست، اطلاق هم یک امر وجودی است و شما در منطق خواندید که، در جایی که دو شیء وجودی باشد، نسبتشان نسبت تضاد است. «تضاد و متضادان امران وجودیان لایجتماعان فی محل واحد»، اگر دو شیء هر دو وجودی بودند، عنوان متضادین دارند.

پس در مقام ثبوت اطلاق و تقيید هر دو وجودی هستند و نسبتشان تضاد است، اما در مقام اثبات نسبت بین این دو همان است که مرحوم نائینی(ره) فرموده که: عبارت از عدم و ملکه باشد.

نتیجه فرمایششان این می‌شود که، نمی‌توانیم بنحو کلی بگوییم: اگر ملکه محال شد، اطلاق هم می‌شود، بلکه در ما نحن فیه اطلاق بحسب مقام اثبات محال است، اما اطلاق متعین است بلحاظ مقام ثبوت، چون بلحاظ مقام ثبوت اگر گفتیم: لحاظ قید نشده، حتماً لحاظ عدم القید شده است. نمی‌توانیم بگوییم: ثبوتاً نه لحاظ قید است و نه لحاظ عدم القید، بلکه ثبوتاً یا لحاظ القید است و یا لحاظ عدم القید.

نقد و بررسی کلام مرحوم خوئی(ره)

نکته‌ای که در اینجا می‌خواهیم عرض کنیم این است که، اصلاً بحث ما در ما نحن فیه ربطی به مقام ثبوت ندارد، وقتی اینها، مرحوم نائینی، شیخ انصاری و آخوند(قدس سرهم) اثبات کردند که، تقیید محال است، بلحاظ مقام اثبات گفته‌اند که: یا در مقام جعل، یا در مقام امتثال و یا در هر دو مقام استحاله دارد، اما هیچ کدام یک از این ادله‌ای که برای استحاله از قول دیگران نقل کردیم، دلالت نداشت بر این که تقیید به حسب مقام ثبوت هم ممکن نیست.

در باره مقام ثبوت و این که مولا بخواهد تصور کند، قبل از آن که امر را متوجه کند، خود مرحوم آخوند(ره)(در کتاب کفایه) فرموده: «تصوراً بمکان من الامکان»، پس تمام این حرفها که برای استحاله بیان شده، مربوط به مقام اثبات است و اصلاً ربطی به مقام ثبوت ندارد.

ثانیا اصلاً اطلاق و تقیید دو وصفی هستند که، مربوط به دلیل و مربوط به مقام اثبات هستند، در مقام ثبوت اصلاً تعبیر به اطلاق و تقیید نمی‌کنند و اطلاق و تقیید مربوط به مقام اثبات است.

پس بعد از این فرمایش مرحوم آقای خوئی(ره) و این دو اشکالی که عرض کردیم، نتیجه می‌گیریم که، حق همین است که نسبت بین اطلاق و تقیید نسبت عدم و ملکه است، اطلاق یعنی عدم قید در موردی که تقیید امکان داشته باشد. اگر در موردی اصلاً تقیید امکان نداشت، مثل این که می‌گوییم: در دیوار بینایی امکان ندارد، پس عدمی هم امکان ندارد.

نظریه محقق اصفهانی(ره): عدم تمسک به اصاله الاطلاق مطلقاً

مرحوم محقق اصفهانی(ره)(در حاشیه کفایه) فرموده‌اند: اگر نسبت بین اطلاق و تقیید، نسبت عدم و ملکه نباشد، اگر نگوییم: عدم امکان تقیید مستلزم عدم امکان اطلاق است، یعنی اگر کسی بگوید: اگر در جایی تقیید امکان نداشت، ممکن است اطلاق امکان داشته باشد، مثلاً اگر کسی بگوید: من این حرفها را قبول ندارم و نسبت بین اطلاق و تقیید، حتی در مقام اثبات هم، نسبت تضاد است، پس اگر تقیید نبود، نوبت به اطلاق می‌رسد، آیا می‌توانیم به این اطلاق تمسک کنیم یا نه؟

اگر کسی بگوید: عدم امکان تقیید، مستلزم عدم امکان اطلاق نیست، اگر تقیید ممکن نباشد، ممکن است که اطلاق باشد، آیا می‌توانیم به چنین اطلاقی تمسک کنیم؟

مرحوم اصفهانی(ره) فرموده‌اند: به چنین اطلاقی نمی‌توانیم تمسک کنیم، برای این که یکی از شرایط مقدمات حکمت که، بوسیله آن اطلاق را اثبات می‌کنیم، عدم بیان قید است. کاری به این بحثها نداریم که، آیا اخذ قصد امر امکان دارد یا نه؟ می‌خواهیم همین مقدمه را مقداری بررسی کنیم.

یکی از مقدمات حکمت، عدم وجود قرینه بر خلاف و عدم بیان قید است، در موردی است که مولا می‌تواند قیدی را بیاورد و نیاورد. اما در مواردی که برای مولا، امکان آوردن قید نیست، نمی‌توانیم به اصاله الاطلاق تمسک کنیم و در ما نحن فیه همینطور است.

در ما نحن فیه آوردن قید و ذکر قید، یعنی ذکر قرینه بر خلاف، ممکن نیست و جایی که آوردن قید ممکن نباشد تمسک به اصاله الاطلاق صحیح نیست.

سوال:....؟

پاسخ استاد: مرحوم نائینی(ره) فرموده: همین مقدار که تقييد محال است، پس اصلا اطلاق هم محال است. ديگر موضوعي براي تمسک به اصاله الاطلاق، طبق فرمايش مرحوم نائيني(ره) نيست.

مرحوم اصفهاني(ره) فرموده: یک قدم جلوتر مي‌رويم، بر فرض که اطلاق هم ممکن باشد، تمسک به اصاله الاطلاق صحيح نيست، چون يکي از مقدمات حکمت در اینجا اين است که، قرينه بر خلاف اطلاق در کار نباشد و اين در جايي است که، براي مولا امکان دارد که قرينه برخلاف بياورد، اما نمي‌آورد، اما در ما نحن فيه فرض اين است که، امکان اين که مولا قرينه بياورد نيست، پس يکي از مقدمات حکمت نا تمام است، لذا تمسک به اصاله الاطلاق صحيح نيست.

نقد و بررسي اين نظريه مرحوم اصفهاني(ره)

بيان مرحوم اصفهاني(ره) یک جواب روشني دارد و آن اين است که، در همان مقدمات حکمت گفته‌اند که: اين که مولا بياني بر خلاف اطلاق نياورد، اعم است از اين که اين بيان بصورت متصل باشد و يا منفصل، اگر گفتيم: مولا در اين امري که به صلاه متوجه مي‌کند، امکان بيان قيد برايش نيست، به امر دوم که متمم جعل است، امکان دارد، لذا اگر امکان نياورد باز مي‌توانيم به اصاله الاطلاق تمسک کنيم.

اگر همه راهها براي بيان مولا مسدود شود، آن وقت مي‌گوييم: يکي از مقدمات حکمت منتفي است و وقتي منتفي شد، راه براي تمسک به اصاله الاطلاق بسته مي‌شود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ